



فرهیختگان فرمان جهان به چه ستمی خواهد پیچید؟ آیا نظم تک‌قطبی درحال احضار فعلی می‌تواند دوباره سرپا شود و آمریکا برای دهه‌ها قدرت بلامناز ع جهان باشد یا قرار است مثل بسیاری از برهه‌های تاریخی، یک دگرگونی آرام ولی قطعی در نظم جهان پدید بیاید؟ این س‌والی است که نه افراد، نه اندیشکده‌ها و سرویس‌های امنیتی و نه حتی دولت‌ها پاسخ آن را به‌درستی نمی‌دانند. پاسخ به این سوال به‌قدری پیچیده و تابع عوامل گوناگون است که حتی ریچارد نیکسون رئیس‌جمهور آمریکا را هم در برهه‌ای به اشتباه انداخت. او سال ۱۹۷۲ و پس از بازدید از چین، با مشاهده تهدیدات روبه رشد شوروی، از یک نظم چندقطبی در جهان سخن گفت، اما تقریباً دو دهه بعد و برخلاف آنچه نیکسون تصور می‌کرد، همین نظم دوقطبی نیز با فروپاشی شوروی، فروپاشیده شد تا سایه یک نظم تک‌قطبی آمریکایی بر جهان حاکم شود. چهار دهه پس از نیکسون، دخالت‌های نظامی آمریکا در سراسر جهان و به‌ویژه لشکرکشی پرهزینه به غرب آسیا که علاوه‌بر هدررفت منابع اقتصادی واشنگتن، توان نظامی این کشور را نیز به بوته آزمایش گذاشت، یک‌بار دیگر موضوع تغییر نظم جهانی به‌صورت جدی درحال بررسی است. این موضوع برای کشورها از آن جهت دارای اهمیت است که با درک درست از آینده جهان می‌توانند برمبنای تغییر و تحولات احتمالی، بیشترین منافع را به‌دست بیاورند. با این حال همان‌طور که نیکسون در دوران ریاست جمهوری خود اشتباه کرد، سایر رهبران کشورها نیز می‌توانند دچار چنین اشتباهی بشوند. در شرایط فعلی که فاصله قدرت‌های اقتصادی و نظامی دنیا در حال کاهش است و ابرقدرتها می‌توانند با یک اشتباه، آینده خود را تباه کنند، حدس زدن اینکه باید به کدام یک از قدرت‌های اقتصادی و نظامی دنیا نزدیک شد، بیشتر از گذشته سخت است. این وضعیت باعث شده تا رهبران کشورها، از چیدن تمام تخم‌مرغ‌هایشان در سبد یک کشور خودداری کنند. آنها برپایه معیارهای چندگانه که یکی از اصلی‌ترین آنها قدرت اقتصادی است، تعاملات خود را با کشورهای پیشرو در این زمینه تقویت می‌کنند. برخلاف دهه‌های گذشته آمارهای اقتصادی از رشدی پرشتاب در شرق آسیا خبر می‌دهد؛ رشدی که از چند سال پیش آغاز شده و اکنون روند سریع‌تری را به‌خود گرفته است.

سال گذشته اقتصاددانان بلومبرگ با استفاده از یک چارچوب بررسی رشد، وضعیت تولید ناخالص داخلی ۳۹ اقتصاد جهان از آمریکا تا سال ۲۰۵۰ را پیش‌بینی کردند تا بتوانند براساس آن اقتصاد سه دهه بعد را به تصویر بکشند. بررسی این اقتصاددانان نشان می‌داد دوران ثباتی که پس از پایان جنگ جهانی دوم تا اوایل قرن ۲۱ به درازا کشیده شد، به پایان خود نزدیک شده و مرکز ثقل اقتصاد جهان از غرب به‌سمت شرق، از اقتصادهای پیشرفته به‌سمت بازارهای نوظهور و از بازارهای آزاد به‌سمت کنترل‌های دولتی و از دموکراسی‌های مستقر به‌سمت حکام خودکامه و پوپولیست درحال جابه‌جایی است. در گزارش شرکت خدمات حرفه‌ای بین‌الملل (PWC) که در سال ۲۰۲۰ با عنوان «جهان در سال ۲۰۵۰» منتشر شد، این‌طور پیش‌بینی کرده که در ۳۰ سال آینده ۶ کشور از هفت اقتصاد بزرگ جهان اقتصادهای نوظهور امروز باشند. به‌عبارت دیگر این کشورها قدرت‌های اقتصادی امروز جهان را کنار می‌زنند و جایگزین آنها می‌شوند. براساس این گزارش، در سال ۲۰۵۰، آمریکا از رتبه ۲ به ۴، ژاپن از رتبه ۸ و آلمان از رتبه ۵ به ۹ سقوط خواهند کرد. برپایه این گزارش در سال ۲۰۵۰ چین اقتصاد خورتن و بلامناز جهان خواهد شد: «اگر مبنای محاسبه برابری قدرت خرید (PPP) باشد که تفاوت سطح قیمت در کشورهایی مختلف را درنظر می‌گیرد، چین هم‌اکنون بزرگ‌ترین اقتصاد جهان است. در چند دهه گذشته، قاره آسیا غول اقتصادی کم‌نداشته، اما اقتصاددانان بر این باورند که این تازه اول کار است.» علاوه‌بر چین، پیش‌بینی PWC نشان می‌دهد در سال ۲۰۵۰ هند هم از آمریکا پیشی خواهد گرفت و تبدیل به دومین اقتصاد دنیا خواهد شد. برزیل هم در اقق ۲۰۵۰ جایگاه قابل توجهی کسب‌خواهد کرد و تبدیل به پنجمین اقتصاد بزرگ جهان می‌شود و از ژاپن، آلمان و روسیه پیشی می‌گیرد. توجه به این پیش‌بینی‌ها که مبتنی‌بر داده‌های اقتصادی است، در برخی کشورها به‌ویژه قاره سبز به‌صورت جدی موردتوجه قرار گرفته‌است. اگرچه اروپا پس از جنگ جهانی دوم انکای غیرقابل انکاری به آمریکا پیدا کرد و در چند دهه گذشته به‌تنهایی فاقد توان عملیاتی در معادلات جهانی بوده و نقش آفرینی‌هایش نیز در مقام پادویی آمریکا عملیاتی شده‌است، اما با این حال کشورهایی قاره سب‌ز با توجه به این تغییرات اقتصادی که می‌تواند در آینده نزدیک منجر به شکل‌گیری یک نظم چندقطبی در جهان بشود، مناسبات خود با کشورها را دنبال می‌کنند. به‌عنوان نمونه، چین، کشوری که گفته می‌شود تا چند سال آینده آمریکا را در اقتصاد جا خواهد گذاشت، تبدیل به شریک نخست تجاری حدود یکصد کشور دنیا شده است، درحالی‌که این عدد برای آمریکا ۵۷ است. از این یکصد کشور، ۲۷ کشور آن درکنار بریتانیا، در قاره اروپا هستند. این وضعیت به‌رغم تلاش‌های چهره‌سالا دولت دونالد ترامپ برای افزایش فشار بر چین و ممانعت از همکاری تجاری اروپا با چین است. رهبران اتحادیه اروپا در ۳۰ دسامبر ۲۰۲۰ یعنی دهه‌هفته به پایان دولت ترامپ، معاهده‌ای را با چینی‌ها به امضا رساندند که برمبنای آن، اروپا حاضر به سرمایه‌گذاری در چین شد و ضمن آن به شرکت‌های چینی اجازه دسترسی بیشتری به بخش‌هایی در بازار اروپایی را دادند. چینی‌ها به این سطح هم بسنده نکرده‌اند و مصرا نه به دنبال تثبیت پایه‌های قدرت خود در ابعاد گوناگون هستند. آنها در چندسال گذشته بدون دخالت نظامی یا مداخله سیاسی در امور داخلی کشورها، به‌خوبی توانسته‌اند جای پای مستحکمی در دنیا برای خودشان ایجاد کنند. آنها در تلاش برای سرمایه‌گذاری یک تریلیون دلاری تحت عنوان ابتکار یک کمربند-یک راه در کشورهای مختلف هستند و این درحالی است که آمریکا کمک‌های خود را قطع کرده است. چینی‌ها همچنین با استفاده از اندازه‌های خاص بازار خود و نیز سرمایه‌گذاری خارجی و پروژه‌های توسعه‌ای

در کشورهای خارجی، به‌دنبال گسترش قدرت خارجی خود هستند. همین عوامل نیز باعث شده تا اروپا ناچار شود یک را در محاسبات خود برای آینده جهان دخالت دهد و در این کشور سرمایه‌گذاری کند. البته اروپایی‌ها سرمایه‌گذاری در کشورهای دیگر آسیایی را که پیش‌بینی‌ها حکایت از رشد قابل توجه اقتصادی آنها دارد نیز فراموش نکرده‌اند و تعامل اقتصادی مستحکمی با هند، ژاپن و کره جنوبی دارند. اگرچه اندیشمندان و نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل از فاکتورهای گوناگونی برای اینکه یک کشور بتواند تبدیل به به‌سمت نظامی دیگر که احتمالاً یک نظم چندقطبی خواهد بود، هدایت کند، سخن می‌گویند، اما نمی‌توان مهم‌ترین مولفه آن یعنی اقتصاد را نادیده گرفت. شاید اگر شوروی این مولفه را درکنار قدرت نظامی در اختیار داشت، هیچ‌گاه دچار فروپاشی نمی‌شد. این وضعیت نشان می‌دهد هر کشوری که به‌دنبال پیشرفت در آینده است، باید تعاملات خود را مبتنی بر واقعیت با اقتصادهای نوظهور دنیا تعریف کند. البته این بدان معنا نیست که همه تخم‌مرغ‌ها در سبد یک کشور گذاشته شود، اما عاقلانه نیست که رهبران کشورها محاسبات چند دهه آینده را برمبنای جهان تک‌قطبی طرح‌ریزی کنند. سسند همکار جامع ۲۵ ساله ایران و چین را می‌توان یکی از نشانه‌های درک نظم آینده جهانی تلقی کرد. عملیاتی شدن این سند که با انعقاد توافقنامه‌های دوجانبه و طی مراحل قانونی در ایران است، می‌تواند نقشه راهی برای همکاری با سایر کشورها و اقتصادهایی باشد که در آینده سهم قابل توجهی در بازارهای جهانی دارند. اما این نکته را نباید فراموش کرد که تغییر نظم جهانی علاوه‌بر اقتصاد، به توان نظامی، مدل حکومتی و همچنین سطح فناوری کشورها نیز متکی است. در ادامه به این مولفه‌ها پرداخته شده است.

اقتصاد

در سال ۱۸۲۰ چین ۳۲ درصد تولید ناخالص داخلی جهان و هند نیز در همان زمان تقریباً ۲۴ درصد از تولید ناخالص داخلی جهان را در دست داشت. تسلط یابی اروپاییان در آسیا باعث افول قدرت اقتصادی آسیا شد. گرچه تولید در آسیا همچنان ادامه داشت، اما توسط کشورهای اروپایی و به‌خصوص بریتانیا هدایت می‌شد. قدرت‌های اقتصادی آسیا اما از دهه ۱۹۷۰ میلادی بازیابی نقش خود را در جهان آغاز کرده‌اند. درحالی‌که چین پس از دهه ۷۰ میلادی تنها ۲ درصد از اقتصاد جهان را تشکیل می‌داد، در سال ۲۰۱۵ پکن موفق شد ۱۶ درصد از اقتصاد جهان را در دست خود بگیرد. چین گرچه برجسته‌ترین رقیب آمریکا در حوزه اقتصادی است، اما دیگران نیز در تعقیب واشنگتن هستند.

پس از وقوع بحران اقتصادی در سال ۲۰۰۸ در غرب تعدادی از اقتصاددانان مشهور مانند اقتصاددانان گلدمن‌سلاج در گزارشی به بررسی آینده اقتصاد جهانی پرداختند. براساس این گزارش چین در سال ۲۰۲۷ جایگزین اقتصاد آمریکا خواهد شد و گروه BRICS (برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی) تا سال ۲۰۳۲ اقتصادی بزرگ‌تر از گروه ۸ کشور بزرگ اقتصادی جهان موسوم به G8 خواهد داشت. کشورهای عضو بریکس در سال‌های بین ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۸، به میزان ۳۰ درصد در رشد اقتصاد جهانی سهم داشتند، درحالی‌که یک دهه قبل این سهم به ۱۶ می‌رسید. طبق گزارش گلدمن‌ساج تا سال ۲۰۵۰ نزدیک به ۵۰ درصد از دارایی‌های بازارهای جهانی متعلق به این گروه از کشورها خواهد بود. این پیشرفت درحالی است که اقتصاد آمریکا باوجود رشد خوب با قدرت‌های نوظهور مواجه شده است. آمریکا در سال ۱۹۴۵ نیمی از تولیدات جهانی را در اختیار داشت. در سال ۱۹۷۳ که از دیدگاه بسیاری از اقتصاددانان دهه افول ایالات‌متحده از رأس نظام جهانی نام

جهان‌شهر

سند ۲۵ساله همکاری ایران و چین در کنار توسعه توافقات تجاری پکن با سایر کشورها
آینده نظم تک‌قطبی را به چالش کشیده است

پایان غرب‌گرایی در شرق



یمن با پهنپادهای انتحاری خود با بیشینه‌برد ۲۵۰۰ کیلومتر می‌تواند برای پایگاه‌های آمریکا در شبه‌جزیره عربستان و شمال آفریقا ماحمت ایجاد کند، واشنگتن تصمیم گرفته‌خود حاضر ۲۴ درصد از اقتصاد جهان را در دست دارد. این میزان نیمی از مقدار سال پایانی جنگ جهانی دوم و تقریباً دوسوم سال پایانی جنگ ویتنام است.^۱ براساس پیش‌بینی‌های بانک جهانی یک دهه بعد در سال ۲۰۲۰ چین قدرت نخست اقتصادی جهان خواهد بود و هند نیز مقام دوم را دراختیار خواهد داشت. پس از این دو کشور نیز آمریکا در مقام سوم بوده و اندونزی نیز که درحال حاضر یکی از قدرت‌های نوظهور اقتصادی است، به‌چهارمین اقتصاد برتر جهان تبدیل خواهد شد. در چنین فضایی دیگر کشورها نمی‌توانند مسائل خود را تنها با واشنگتن حل کنند و باید با درپیش گرفتن یک دیپلماسی چندجانبه فعال با قدرت‌های نوظهور روابلی گسترده برقرار کنند.

قدرت نظامی

آمریکا براساس برخی شاخص‌های کلان، قدرتمندترین نیروی نظامی را دراختیار دارد. گرچه بسیاری از این شاخص‌ها مانند میزان بودجه دفاعی یا تعداد جنگنده یا تانک نمی‌توانند تمامی ابعاد توانایی‌های نظامی ارتش‌های جهان را برای مقایسه دراختیار کارشناسان قرار دهند اما این‌ها این حال همچنان مهم هستند. ارتش آمریکا هرساله درحال رشد و بزرگ‌تر شدن است اما مشکلاتی گریبانگیر آن شده‌اند. مثل تمامی حوزه‌ها مساله «ظهور دیگران» باعث شده است قدرت نسبی آمریکا در جهان کاهش یابد. به‌عنوان نمونه ترکیه با وجود وابستگی‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی به آمریکا، قدرت خوداتکایی نیز در این حوزه‌ها برای خود دست‌وپا کرده است که جدا از وابستگی‌های غرب پیوند می‌خورد اما در سطح خود به‌شکلی نسبی باعث قدرت‌یابی ترکیه شده است. این مساله باعث شده ترکیه در برخی پرونده‌ها برخلاف آمریکا گام بردارد.

تبدیل‌شدن کشورهای زیادی به قدرت منطقه‌ای باعث شده است توانایی مانور نظامی و حتی سیاسی آمریکا در جهان کمتر شود. به‌عنوان نمونه درحالی‌که منطقه غرب آسیا در مدت‌زمانی طولانی از زمان پایان جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی (۱۹۲۳) تا ۲۰۱۰ میلادی فاقد یک قدرت قابل توجه منطقه‌ای بود اما پس از تحولات موسوم به بهار عربی، ایران و ترکیه به‌عنوان قدرت‌های منطقه‌ای سرپراوردند.

آمریکا در زمینه تحرکات نظامی نه‌تنها توانایی برخورد با ایران یا تحت فشار قرار دادن ترکیه را ندارد بلکه با قدرت‌های دیگری نیز روبه‌رو است. آمریکایی‌ها یک‌بار طی جنگ‌های سال ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۱ با گروه‌های مقاومت عراق مجبور به خروج از این کشور شدند. هجوم داعش به عراق در سال ۲۰۱۴ پهنانه بازگشت مجدد آمریکا به عراق بود اما از سال ۲۰۲۰ با ترور شهیدسلیمانی و ابومهدی المهندس بار دیگر آمریکایی‌ها با گروه‌های مقاومت عراقی درگیر شده‌اند که نتیجه آن تخلیه بسیاری از پایگاه‌ها نظامی آمریکا در جنوب و مرکز عراق بوده است. پایگاه‌های واشنگتن در شمال و غرب عراق نیز با حملات موشکی مواجه هستند.

دریم‌ن نیز آمریکایی‌ها درگیر تهدیدات صنعا هستند و به‌همین دلیل وارد درگیری مستقیم با این کشور نشده‌اند. درحالی‌که

اکنون نه آمریکا قدرت برتر نظامی جهان است و نه کشورها واحدهای ضعیف و شکننده‌ای که با چن‌د موشک و جنگنده سقوط کنند. هرچند در شرایط فعلی هزینه نظامی آمریکا چهاربرابر چین است اما پکن به‌طور هم‌زمان با رشد اقتصادی‌اش، توسعه نظامی‌اش را نیز در دستورکار قرار داد. این وضعیت تا جایی ادامه پیدا کرده که گفته می‌شود درحال حاضر نیروی دریایی چین تبدیل به بزرگ‌ترین فرماندهی نیروی دریایی در جهان شده است. در سایر حوزه‌های نظامی نیز پکن چنین برنامه‌هایی را در دستورکار قرار داده است. استقلال نظامی از آمریکا در اروپا نیز جدی گرفته‌شده و برخی کشورها مثل فرانسه بر استقلال امنیتی از آمریکا تاکید دارند.

مدل حکومتی

همه‌گیری جهانی ویروس کرونا که از ابتدای سال ۲۰۲۰ تمامی کشورها را به خود درگیر کرد باعث شد نظام‌های حکومتی گوناگون در جهان در بوته آزمایش قرار گیرند. چین مدعی است ویروس کرونا از این کشور نشأت نگرفته است، بلکه موفق شده اولین بار این ویروس را کشف کند. پکن بلافاصله پس از روبه‌رو شدن با ویروس کرونا دست به قرنطینه استان ووهان مرکز شیوع کرونا در این کشور زد و موفق شد مایحناج ۵۸ میلیون نفر ساکن این استان را درطول چندماه تامین کرده و در منازل شان به دست آنها برساند. این درحالی بود که چین پیش از این از احتمال شیوع یک بیماری واگیردار باخبر نبود. اما در طرف مقابل دو کشور اروپایی بریتانیا با ۶۶ میلیون جمعیت و فرانسه با ۶۷ میلیون جمعیت در شرایطی که از احتمال شیوع کرونا باخبر بودند باز غافلگیر شدند و در وضعیتی که جمعیت آنها اندکی از استان ووهان چین بیشتر بود، دربرابر کرونا با فاجعه روبه‌رو شدند. پس از اروپا نیز آمریکا درگیر کرونا شد و ضربات شدیدی دریافت کرد. درشرایطی که پیش‌بینی می‌شود کشورهای غربی به‌دلیل کرونا رشدی منفی ۵ تا ۶ درصد داشته باشند، چین در مدت مشابه رشد مثبت ۶ درصدی را خواهد داشت. شکاف ۱۰ تا ۱۲ درصدی در میزان رشد اقتصادی میان چین و دیگر کشورهای غربی باعث شده تا نظر بسیاری در جهان به شیوه حکومت‌داری چینی یا به‌طور کلی شرقی معطوف شود. به‌جز چین البته دیگر کشورهای شرقی که متحد غرب نیز بوده‌اند در آزمون کرونا موفق‌تر از غرب عمل کرده‌اند. ژاپن و کره جنوبی جزء چنین کشورهایی هستند. به‌همین علت برخی از اساس دلیل موفقیت کشورهای شرق آسیا در مهار کرونا به سیستم حکومتی کشوری مانند چین منحصر نمی‌دانند، بلکه فرهنگ شرقی را که در آن مردم از دستورات عمومی دولت تبعیت می‌کنند را دلیل موفقیت کشورهای شرق آسیا در بحران کرونا می‌دانند.

تبعیت مردم از دستورات دولت در کشورهای شرقی درحالی صورت می‌گرفت که در کشورهایی مانند آمریکا و آلمان بخش‌های بزرگی از مردم علیه تصمیمات دولت‌های فدرال و ایالتی دست به تظاهرات و نافرمانی می‌زدند. این مساله با اعتراضات ضد محدودیت‌های اجتماعی یا اجبار به زدن ماسک قابل مشاهده بود. بر همین اساس است که دو موضوع مدل‌های حکومتی شرقی و فرهنگ شرقی ازسوی صاحب‌نظران موردتوجه قرار گرفته است.

فناوری‌های پیشرفته

آمریکا همچنان در فناوری‌های مهم پیش‌تاز است. واشنگتن از نظر تعداد اختراعات و پیشرفت‌های علمی و مغزهایی که از کشورهای دیگر دنیا جذب می‌کند با هیچ کشور دیگری قابل مقایسه نیست. از ۱۰ دانشگاه برتر در دنیا، ۷ دانشگاه به آمریکا تعلق دارد و از ۲۰ دانشگاه برتر پژوهشی جهان، ۱۵ دانشگاه در آمریکا هستند. با این حال و با درک اهمیت فناوری‌های پیشرفته، سایر کشورها در حال سرمایه‌گذاری سنگین در این حوزه برای گرفتن جایگاه آمریکا هستند. به‌عنوان نمونه در سال ۲۰۲۰، سرمایه‌گذاری خصوصی روی صنعت فناوری اروپا به‌رغم ۱۱ میلیارد دلار رسید. سایر اقتصادهای نوظهور نیز بودجه روبه‌رشدی را برای توسعه فناوری‌های خود در نظر گرفته‌اند. نیز این کشورها به‌نظر می‌رسد چین سرمایه‌گذاری قابل توجهی را برای توسعه فناوری اختصاص داده است. پکن می‌گوید می‌خواهد در زمینه محاسبات، نیمه‌هادی‌ها، تحقیق و توسعه و انرژی پاک رهبر دنیا باشد. بر همین اساس نیز هم‌زمان با عقب‌نشینی ایالات‌متحده، چین سرمایه‌گذاری خود را در تحقیقات علمی افزایش می‌دهد. چینی‌ها به‌خوبی دریافت‌ه‌اند پیشرفت در جهان کنونی بدون تسلط بر علم و فناوری ممکن نیست. به همین جهت طی دهه‌های اخیر یکی از برنامه‌های مهم چین برای پیشرفت اقتصادی، تقویت و بومی سازی فناوری بوده است. این موضوع چنان برای حاکمان چینی اهمیت داشته است که بخش مهمی از منابع دولتی را صرف برنامه‌های آموزشی، پژوهشی و فناوری کرده‌اند. ازجمله اقدامات مهم حاکمیت چین برای توسعه و بومی سازی فناوری، ایجاد ده‌ها منطقه ویژه فنون اقتصادی و علوم و فناوری‌های جدید بوده است. برنامه اصلی این شهرک‌ها، انتقال و بومی سازی فناوری‌های جدید در این کشور بوده است به همین جهت است که بیش از ۶۰ درصد صادرات کشور که ۵۰ درصد مردم آن کشاورز هستند را محصولات با فناوری بالا تشکیل می‌دهد. در حال حاضر بیش از ۲۰ درصد صادرات محصولات با فناوری بالای چین به آمریکا صادر می‌شود. شاید پکن و سایر رقبای آمریکا به‌سرعت نتوانند در فناوری آمریکا رایت‌سب‌رنگ‌بازند اما هم‌زمان با کاهش قدرت اقتصادی آمریکا، سرمایه‌گذاری در حوزه‌های فناوری نیز کاهش پیدا خواهد کرد و این فرصت برای رقبای آمریکا فراهم خواهد بود تا نظم تک‌قطبی را به چالش بکشند.

پی‌نوشت:

۱- آهویی، مهدی و حسینی، دیاکو. (۱۳۹۵). «افول هژمونی آمریکا: معنای انتقال قدرت در نظام جهانی و الزامات سیاست‌گذاری»، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۶، شماره ۲۰، ص ۵۲